

پیش یار عزیز ما مرو که عیش براد نیز تلخ کردانی ما
 بجای که روی تاز نه روی و خندان روانه فرو نمند
 کار کشا ده پشانی ما آورده اند که وظیفه اور زیادت
 کرد و بی از ارادت کم داشت پس از چند روز چون
 مودت معهود برقرار نید کف سر بیس المطاع عم
 جین الذین یکسبها القدر مکتوب والقدر مکتوب
 نامم افرو و آبرویم کاست پنهانی به از نعلت خوا
 حکایت درویشی را ضرورتی پیش آمد کسی کفش
 فلان نعمت شمار دارد اگر بر حاجت تو واقف
 کرد و همانا در قضای آن توقف جایز ندارد گفت من
 اور ایذا کم گفت منت ز بهری کم دستش گرفت

نمل

تا منزل آنکس در آوردی که را دید لب فروشته و از
 در کم شیده و شد نشسته بر کشت و سخن نخت کمی کفش چ کرد
 گفت عطای اور البقایی او بخندیم بیست مبر حاجت
 بنزدیک تر شوی که از خوبی بدش فرموده کرد
 اگر کوئی عثم دل با کسی کوی که از رویش بقدر
 آسوده کردی حکایت خشک سالی در اسکندریه عثمان
 طاقت درویشان از دست رفته بود و در های اسما
 بر زمین سسته و فریاد اهل زمین با آسمان پوسته قطع
 مانند جانور از وحش و طیر ماهی و مور که بر فلک نشد
 از توانایی افعالش عجب که دو دو دل خلق جمع می نمود
 که از گرد و سیلاب دیده بارانش در چنین سالی